

از صورت به سیرت: بحثی در رویکردهای جنسی و جنسیتی فراست‌نگاری‌های عصر صفوی

بهزاد کریمی

استادیار گروه ایران‌شناسی، دانشگاه میبد

مقدمه

از اواخر سده بیستم میلادی، بدن به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های چالش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بدل شده و در مباحث آکادمیک جایگاه مهمی کسب کرده است. با این همه، پژوهش به صورت عام و پژوهش تاریخی به صورت خاص در باب تن و تنانگی در ایران در ابتدای راه قرار دارد و اصولاً به آن کمتر توجه شده است. شاید بتوان یکی از دلایل این امر را به‌ویژه در حوزه تاریخ پیشامعاصر ایران به کثرت منابع سیاست‌زده و کمتر اجتماعی و قلت منابع بیرون از قدرت منتسب کرد. نویسنده این جستار با آگاهی از دشواری مسیر پیش رو کوشیده است حتی‌المقدور چشم‌اندازی تاریخی از بدن را در عصر صفویه و با ابتنای بر فراست‌نگاری‌های این دوران ترسیم کند. محور این پژوهش بدن زنانه و پیوند آن با مناسبات قدرت در معنای فوکویی آن است. در واقع، می‌توان گفت یکی از اهداف این جستار فهم ایماژ یا تصور بدن زنانه در گفتمان پزشکی دوران

Behzad Karimi, "From Appearance to Character: A Discussion on Sexual and Gender Approaches of Safavid Physiognomy," *Iran Namag*, Volume 2, Number 1 (Spring 2017), 2-27.

بهزاد کریمی <bhzkarimi@gmail.com>، دانش‌آموخته دکتری تاریخ دانشگاه تربیت مدرس تهران و استادیار گروه ایران‌شناسی دانشگاه میبد است. حوزه اصلی مطالعات او تاریخ ایران در عصر صفوی و قاجاریه است. تاکنون زنان در گفتمان پزشکی ایران در عصر صفویه و ناصرالدین‌شاه قاجار: پنجاه سال سلطنت را تألیف و چاپ و ایران عصر صفوی: نوزایی امپراتوری ایران، نوشته اندرو جی. نیومن، را ترجمه و منتشر کرده است. او کتاب شاه اسماعیل و تغییر مذهب را نیز در دست انتشار دارد.

صفوی است. مفهوم ایماژ از بدن از جمله یکی از مفاهیم راه‌یافته به جامعه‌شناسی بدن به منزله رشته‌ای نوپاست. اصولاً ایماژ بدنی ما محصول تفسیر ما از بدنمان بر اساس زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است؛ چیزی شبیه «خود آئینه‌ای»، اما این بار نه در باب ذهن یا شخصیت، بلکه درباره بدن. ^۱ ایماژ ما از بدن یعنی اینکه بدن خود را چگونه درک می‌کنیم؟ این تصویر ممکن است بر توانایی ما در رابطه برقرار کردن با دیگران مؤثر باشد و بر پاسخ‌هایی که دیگران به ما می‌دهند تأثیر بگذارد. این ایماژ همچنین نحوه تجربه کردن بدن‌هایمان در زندگی روزمره را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این ایماژ می‌تواند بر احساس ما از خود، میزان اعتمادمان به موقعیت‌های اجتماعی و ماهیت روابط اجتماعی ما تأثیر داشته باشد. مفهوم «ایماژ بدنی» به دست تحلیل‌گران روانی، عصب‌شناسان، جراحان، پزشکان، روان‌شناسان، مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان در سده بیستم میلادی نظریه‌پردازی شده و توسعه یافته است. ایماژ بدنی ما صرفاً توسط آنچه بدن خود را شبیه به آن می‌پنداریم شکل نمی‌گیرد، بلکه این زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی‌اند که بر تفسیر ما از آنچه می‌بینیم اعمال قدرت می‌کنند. عمل درک این ایماژ فرایندی برساخته شرایط اجتماعی است. به بیانی دیگر، ایماژ بدنی و روابط اجتماعی ما بر هم اثر می‌کنند و بنابراین، زندگی روزمره اساساً به معنای تولید و بازتولید بدن‌هاست و بازسازی بدن بازسازی جهان زندگی است. هستی‌شناسی بدن نیز از جمله مسایلی بوده که در مباحث مرتبط با بدن مورد توجه قرار گرفته است. درباره جایگاه هستی‌شناختی بدن، در نگرش‌های مختلفی که به مطالعه بدن پرداخته‌اند، تفاوت وجود دارد. گروهی از پژوهشگران – که به مبنای‌گرایان شهرت دارند – بر این باورند که بدن مبنایی بیولوژیک و جهان‌شمول دارد که خود را بر تمامی تجارب ما از بدن تحمیل می‌کند. دسته دیگر معتقدند که بدن را می‌توان به سادگی به مثابه تأثیر فرایندها یا زمینه‌های گفتمانی خاص دانست، بدین معنا که با زندگی کردن هر انسان در هر زمینه اجتماعی نوع خاصی از بدن – که خود محصولی اجتماعی است – برای او ایجاد خواهد شد. در عین حال، اغلب پژوهشگران این حوزه بر آن‌اند که بدن ترکیبی از امر اجتماعی و امر زیستی است، بدین معنا که با وجود اینکه بدن دارای مبانی مادی و زیستی است، این قابلیت را دارد که در زمینه‌های اجتماعی مختلف جایگزین یا تعدیل شود. به بیانی ساده‌تر، اگرچه بدن دارای پاره‌ای مشخصات زیستی غیر قابل انکار است، در واقع سازه‌ای اجتماعی است. فوکو، که این جستار بسیار مرهون اوست، نشان داد که بدن فی‌نفسه می‌تواند

^۱ درباره خود آئینه‌ای بنگرید به بروس کوئن، مبنای جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضلی (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، ۱۰۷-۱۰۹.

تاریخ داشته باشد. کار فوکو گرایش مطالعات اجتماعی را از داشتن نگاه زیستی صرف به بدن به سمت پذیرش بدن به مثابه محصولی اجتماعی و تاریخی تغییر داد.^۲ فوکو خصایص گفتمانی فراوانی را در ساختارها و اعمال پزشکی یافته بود که چند نمونه از آنها را انتخاب و در آثارش بر آنها تأکید کرد.^۳ به نظر او، بدن تجلی گاه قدرت بود؛ نگاهی متفاوت از دیدگاه‌های رایج که صرفاً قدرت را مختص قدرت برتر حکومت می‌دانستند. فوکو در واقع نشان می‌دهد که چگونه بدن می‌تواند محمل اعمال قدرت قرار گیرد. او بر این باور بود که همان‌گونه که بدن پادشاه می‌توانست نماد قدرت متمرکز باشد، بدن‌ها نیز می‌توانند تحت سیطره قدرت رشته‌های علمی و از جمله پزشکی قرار گیرند.^۴

فراست چیست؟ زمینه تاریخی

در طب قدیم، چگونگی ترکیب عناصر بدن در فرایند شکل‌گیری ظاهر بدن تأثیرگذار بود. مثلاً حرارت و خشکی مزاج می‌توانست موجب رشد موها شود و به همین سبب، مردان در مقایسه با زنان موی بیشتری دارند.^۵ این ارتباط بین عناصر اخلاطی و ظاهر آدمیان پزشکان و عالمان را به دو نتیجه کلی راهنمایی کرد: اول، می‌توان از روی ظاهر انسان‌ها به چگونگی ترکیب اخلاط در آنها پی برد و دوم، به سبب آنکه افراد منتسب به گروه‌های مشترک ویژگی‌های اخلاطی مشابه دارند، پس می‌توان به ویژگی‌های مشابه بدنی آن گروه خاص و در نتیجه خصایل شخصیتی و جنسی اعضای آن دست یافت. برای نمونه، افراد متعلق به گروه زنان ویژگی‌های بدنی و جنسی مشابه داشته، اعضای هر قوم یا یک گروه ساکن در یک جغرافیای خاص در رفتار شاخص‌هایی مشترک دارند.^۶

شد که با حواشی عالمانه آن می‌توان گفتمان پزشکی عصر فخر رازی را هرچه بهتر شناخت. سپاس‌گزار دکتر محمدابراهیم ذاکر هستم که نسخه‌ای از این اثر را از سر لطف به نگارنده هدیه کرد: امام فخر رازی، حفظ‌البدن، تصحیح و تحقیق و مقدمه از محمدابراهیم ذاکر (تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۹۰).

نگاه قومیتی و جغرافیایی به آدمیان برای توجیه رفتار آنها هنوز هم رایج است. برای نمونه‌ای از این نگاه در فراست‌نامه‌ها بنگرید به محمدبن عمر بن الحسین ابوالفضل فخر رازی، رساله‌الفراسه، ترجمه لطف‌الله هروی در حفظ‌البدن، تصحیح ذاکر، ۴۱۰ و ۴۵۰-۴۵۱. فخر رازی از جمله می‌نویسد: «اهل مشرق دراز قامت و شجاع می‌باشند و اهل مغرب خرد قامت و ضعیف‌دل می‌باشند». مولوی، از شاعران سده‌های میانه، در مثنوی معنوی به دفعات از آموزه‌های پزشکی

برای اطلاع بیشتر در باب نظریه‌های بدن بنگرید به یوسف ابادری و نفیسه حمیدی، «جامعه‌شناسی بدن و پاره‌ای مناقشات»، پژوهش زنان، سال ۶، شماره ۴ (زمستان ۱۳۸۷)، ۱۲۷-۱۶۰.

³Colin Jones and Roy Porter (eds.), *Power, Medicine and the Body* (London, Routledge, 2001), 10.

⁴David Armstrong, "Bodies of Knowledge/Knowledge of Bodies," in *Power, Medicine and the Body*, eds. Jones and Porter, 22.

⁵محمدبن عمر بن الحسین ابوالفضل فخر رازی، حفظ‌البدن، تصحیح و تحقیق سیدحسین رضوی برقی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰)، ۹۰-۹۱. در زمان تکمیل این جستار، نسخه پیراسته دیگری از حفظ‌البدن با مشخصات ذیل منتشر

از همین رو، شعبه‌ای از شعبات پزشکی با نام "علم‌الفراسه" یا علم قیافه‌شناسی برای شناسایی خصایل درونی و شخصیتی آدمیان از روی ظاهر بدنی شکل گرفت.^۷

درباره خاستگاه علم فراست و نخستین فراست‌نگار ابهام‌هایی وجود دارد. در متون تاریخ پزشکی کلاسیک مسلمانان ابداع این دانش به افلیمون یونانی،^۸ از معاصران بقراط، نسبت داده شده است.^۹ در الفهرست ابن‌ندیم هم از کتابی از افلیمون با عنوان کتاب‌الفراسه یاد شده،^{۱۰} تقریباً انتساب این علم به او را قطعی می‌سازد. فراست‌نگاری در پزشکی مسلمانان از سده سوم هجری قمری و مشخصاً با بخشی از المنصوری فی الطب زکریای رازی آغاز شد که به این علم پرداخته بود.^{۱۱} شهردان بن ابی‌الخیر، از پزشکان سده پنجم هجری قمری، بخشی از نزهت‌نامه‌ی علایی را به فراست اختصاص داده است.^{۱۲}

قابل تأمل است که بدانیم ابوالقاسم قشیری، مؤلف رساله قشیری که اثری است شاخص در تصوف، در بابتی از ابواب کتابش به تمامی به فراست پرداخته است، اما تلقی او از

^۸در منابع کهن، این واژه گاه با ضبط "قلیمون" یا "قلیمون" آمده است. برای نمونه، بنگرید به شهردان بن ابی‌الخیر، نزهت‌نامه علایی، تصحیح فرهنگ جهان‌پور (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲)، ۴۰۶.

^۹ابن‌قفطی، تاریخ الحکماء، ترجمه یک نفر ناشناس در دوران شاه سلیمان صفوی، به کوشش بهین دارابی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱)، ۱۲۸. حکایتی را که ابن‌قفطی در انتساب فراست به افلیمون آورده است فخر رازی به طریق دیگری روایت کرده است. بنگرید به فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۴۱۵.

^{۱۰}ابن‌ندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱)، ۵۵۷. برای کسب آگاهی بیشتر درباره افلیمون و درآمیختن او با ژوپروس، دیگر دانشمند قیافه‌شناس یونانی، بنگرید به سلیمان بن حسان بن جلجل، طبقات الاطباء و الحکماء، ترجمه سیدمحمدکاظم امام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹)، ۷۵-۷۶. همچنین، این اثر مرجع روایت مشهوری از افلیمون یا چنان‌که ضبط کرده، "قلیمون" به تفصیل به دست داده است: ابن‌ابی‌اصیبیه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ترجمه سیدجعفر غضبان (تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۶)، ۸۵-۸۷. ^{۱۱}ابن‌بکر محمد بن زکریا رازی، المنصوری فی الطب، تحقیق حازم البکری الصدیقی (کویت: المنظمة العربیة للتربیة و الثقافة و العلوم، ۱۴۰۸ق)، ۹۳-۱۰۷. ^{۱۲}شهردان بن ابی‌الخیر، نزهت‌نامه علایی، ۴۰۶-۴۲۴.

برای انتقال مفاهیم عرفانی استفاده کرده است. او در بحث ربط بیماری‌ها به مناطق جغرافیایی با فخر رازی هم‌عقیده بوده است. مثلاً می‌توان به یکی از ابیات نخستین حکایت مثنوی معنوی، "عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور" اشاره کرد آن‌جا که طبیب الهی در حال پرس و جوی احوال کنیزک است: نرم‌نرمک گفت شهر تو کجاست / که علاج اهل هر شهری جد است. بنگرید به جلال‌الدین مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، دفتر اول، بیت ۱۴۷. البته باید میان همبستگی جغرافیا و بیماری و همبستگی جغرافیا و رفتار تفاوت‌هایی قابل شد. همچنین، به نظر می‌رسد مولوی همانند فراست‌نگاران به تأثیر اخلاط چهارگانه بر ظاهر آدمی معتقد بوده است. مثلاً در جایی از مثنوی معنوی چنین می‌سراید: هر گرانی و کسل خود از تن است / جان ز خفت جمله در پزیدن است / روی سرخ از غلبه خون‌ها بود / روی زرد از جنبش صفر بود / رو سپید از قوت بلغم بود / باشد از سودا که رو اذهم بود. مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۵۷۱-۳۵۷۳.

^{۱۳}اگرچه فراست ریشه‌های پزشکی دارد، در مراجع اصلی پزشکی دوران میانه ایران جزء علوم ضروری برای پزشکان به شمار نرفته است. بعدها و از ادوار متأخر شواهدی در دست است که دانستن این علم را بر پزشکان فرض می‌دانستند. برای نمونه، بنگرید به سیدمحمدحسین بن محمدهادی عقیلی شیرازی، خلاصه‌الحکمه (قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۵)، جلد ۱، ۱۸.

فراست با برداشت دانشمندان و پزشکان آن روزگار از فراست به صورت اصولی متفاوت است. او فراست را معرفتی الهی و مختص اولیاءالله می‌داند که متضمن آگاهی بر امور غیبی و نادیدنی است و در همین زمینه قلم‌فرسایی کرده است.^{۱۳} مطهرین محمد جمالی یزدی نیز در کتاب دائرةالمعارف‌گونه خود، فرخ‌نامه، در سده ششم به احتمال بسیار بر قفای فراست‌نگاران انسان‌گرا بخشی از اثر خویش را به فراست اختصاص داده است و آن را "علمی سخت نیکو" دانسته و نپرداختن به آن را موجب نقصان کتاب خویش پنداشته است.^{۱۴} محتوای این نوشتار کوتاه سخت به فراست منتسب به افلاطون، که در پی بدان اشارتی خواهد رفت، شباهت دارد. یکی دیگر از آثار شاخص فراست‌نگارانه پیشاصفوی در اثر مشهور آملی، فئاس الفنون فی عرائس العیون مندرج است. این کتاب همانند فرخ‌نامه به صورت دائرةالمعارفی مفصل از علوم روزگار خویش در سده هشتم هجری قمری تبویب و تنظیم شده است. فراست در این اثر، همچنان که آملی در پیشانی بحث بدان اشاره می‌کند، علمی است در شناختن اخلاق و صفات باطنی آدمیان به واسطه "اعضای ظاهره و اشکال محسوسه" و هرچه در باب اعضای بدن آدمی که صورتی غیرجنسی دارد سخن رفته است، در اخلاق است و بس.^{۱۵}

مجموع بررسی‌ها در باب فراست‌نگاری‌ها نشان می‌دهد که می‌توان دو گونه فراست‌نگاری را از یکدیگر متمایز کرد: یکی علم‌الفراست طبی و زیستی است و دیگری علم‌الفراست معنوی و روحانی. در واقع، می‌توان فراست‌نگاری معنوی و پزشکی را به ترتیب ذیل طب روحانی و طب جسمانی طبقه‌بندی کرد.

فراست‌نامه شاخص دیگری که در میانه فراست‌نامه‌های عرفانی و طبی قرار دارد، ظاهراً متعلق به سیدمحمد نوربخش، رهبر جنبش نوربخشیه در سده نهم هجری قمری، است.^{۱۶} در صدر فراست‌نامه، این اثر یکی از "مُصَنَّفَاتِ قَدْوَةِ المرشدین، مربی السالکین،

^{۱۳} ابوالقاسم عبدالکریم‌بن هوازن قشیری، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی حسن‌بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ۳۶۶-۳۸۸. برای نمونه، قشیری در چیستی فراست از قول واسطی چنین گفته است: "فراست روشنایی بود که در دل‌ها بدرخشد و معرفتی بود مکیب اندر اسرار، او را از غیب همی‌برد تا چیزها ببند از آن‌جا که حق تعالی بدو نماید [تا] از ضمیر خلق سخن می‌گوید." بنگرید به قشیری، رساله قشیری، ۳۶۷. همچنین، حدیث مشهوری از پیامبر اکرم (ص) بسیار مورد توجه فراست‌نگاران قرار گرفته و می‌توان گفت همواره یکی از پایه‌های مشروعیت این علم بوده است:

"تَقَوُا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ." بنگرید به ابوجعفر محمدبن یعقوب، الکافی (قم: دارالحدیث للطباعة والنشر، ۱۴۲۹ق)، جلد ۱، ۵۴۱.

^{۱۴} مطهرین محمد جمالی یزدی، فرخ‌نامه، تصحیح ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶)، ۲۱۹-۲۱۲.

^{۱۵} جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، جلد ۵، ۲۷۱-۲۸۱.

^{۱۶} مؤلف این اثر در مجلد پنجم فهرستواره میرسیدمحمد نوربخشی دانسته شده است. احمد منزوی، فهرستواره کتاب‌های فارسی (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲)، جلد ۵، ۳۸۸۰.

امیر سیدمحمد نوربخش“ معرفی می‌شود. ژانر یا گونهٔ این اثر همانند اثر قشیری عرفانی است، اما با آن متفاوت است. به این معنا که برخلاف قشیری فقط به مراتب عرفانی نمی‌پردازد و همانند رساله‌های فراست متعارف به سراغ بدن و نشانه‌های بدن می‌رود. تفاوت بارز آن با فراست‌نامه‌های دیگر از قبیل اثر فخر رازی، که به آن خواهیم پرداخت، آن است که در نگرش عرفانی به انسان او را همواره به صورت کلی و فراجنسی مد نظر قرار می‌دهد و در صحبت از بدن گویی به بدنی عاری از جنسیت می‌پردازد و رویکردی صرفاً انسان‌محور دارد و این امر بسیار قابل تأمل است:

انسان را ظاهری و باطنی است، جسمی و جانی، صورتی و سیرتی. انسان عبارت از مجموع ظاهر و باطن خویش است و الظاهر عنوان الباطن دلیل آن است که از صورت ظاهر استدلال به سیرت باطن توان نمود. بنابراین مقدمات، در معرفت صورت انسان و خواص ظاهر ایشان کلمه‌ای چند نوشتن لایق نمود تا باب‌الابواب معرفت اولیاء و مرشدان صمدانی به مفتاح مؤانست روحانی و مناسبت جسمانی مفتوح گردد.^{۱۷}

نکتهٔ قابل ملاحظهٔ دیگر در این فراست‌نامه آن است که نوربخش به‌رغم تأثیر پذیرفتن از گفتمان پزشکی زمانهٔ خویش، از نشانه‌های بدنی به نتایج اخلاقی می‌رسد؛ درست بر خلاف فراست‌نامه‌های متعارف. با این همه گاه از این قاعده عدول کرده است و گویی در مقام یک فراست‌نگار متعارف نشسته است و قلم می‌زند. مثلاً می‌نویسد: “سر بزرگ دلیل همت عالی است و سر خرد دلیل بی‌خردی است [و] موی درشت دلیل شجاعت است.”^{۱۸} اما در بخش نتیجه‌گیری‌های عرفانی می‌نویسد: “ابروی پیوسته دلیل الفت است، ابروی گشاده دلیل بهجت است.”^{۱۹} یا در همان جا می‌آورد: “چشم بسیار بزرگ دلیل کاهلی است. چشم سرخ دلیل سبک‌باری (=کم‌عقلی) است.” یا می‌گوید: “بینی بزرگ دلیل سبک‌باری و خفت عقل است، بینی پهن دلیل شهوت است، فراخی سوراخ بینی دلیل حسد و غضب است.”^{۲۰} او به همین سیاق دربارهٔ دیگر اعضا و صفات بدن همانند دهن، لب، دندان، زنج (=چانه)، ریش، روی، گوش، قد، گردن، شکم، پشت، کتف، انگشت و ناخن سخن رانده است. او در انتها رسالهٔ خود را با عبارت‌هایی وام‌گرفته

^{۱۷} سیدمحمد نوربخش، فراست (کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رسالهٔ خطی، ش ۷۹۰۲/۲)، گ ۸۵b و گ ۸۶a. نسخهٔ ناقص دیگری از این فراست‌نامه را می‌توان در یکی از جُنگ‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران و با این مشخصات یافت:

جُنگ ش ۳۹۴۲، گ ۳۲a به بعد.
^{۱۸} نوربخش، فراست، گ ۸۸b.
^{۱۹} نوربخش، فراست، گ ۸۹b.
^{۲۰} نوربخش، فراست، گ ۸۹a.

از ذخیره‌الملوک،^{۲۱} اثر میرسیدعلی همدانی، عارف نامی سده هفتم هجری قمری، به پایان می‌برد که در آن کاربرد اصلی علم فراست، آگاهی سلاطین از توانایی‌های افراد دانسته شده است که در نتیجه، استفاده مناسب از این توانمندی‌ها منجر به گونه‌ای شایسته‌سالاری می‌شود.^{۲۲}

دیگر فراست‌نامه مشهور از آن فخرالدین رازی است. او در ماهیت این علم برخلاف قشیری و نوربخش کاملاً نگاهی پزشکی دارد و چنین می‌نویسد: "فراست عبارت است از طلب کردن دلیل در احوال ظاهر بر اخلاق باطن و تقریر این سخن آن است که مزاج هر نفسی یا نفس آن نفس است یا آلت افعالی که از آن نفس صادر شود. پس بر هر دو تقدیر، خلق ظاهر و خلق باطن، تابع و پیرو مزاج باشند."^{۲۳} او در جای دیگری به صراحت بر ضرورت داشتن معرفت طبی برای صاحبان علم فراست تأکید می‌کند:

و بر صاحب علم فراست واجب است که اثر هر یک از ارکان و اخلاط امزجه بداند تا بداند که آن خلق و خصلت از چه چیز است؟ و باید بداند که از اثر هر غذای اصلی کدام خلق ظاهر شود؟ و همچنین واجب است که بشناسد اخلاقی را که از مقتضیات سال‌ها و اجناس اصناف و عادات و گونه‌های روی باشد. چون [به] مجموع امور علمش محیط شد و علامات اخلاط و امزجه بدانست، او را میسر و ممکن گردد که به آن بر معرفت اخلاق باطن دلیل گیرد.^{۲۴}

فخر رازی در کلام و تفسیر چهره‌ای بارز به شمار می‌رود، اما در طب هم دستی داشت و رساله‌ای دارد با نام حفظ‌البدن در طب که به شیوه پرسش و پاسخ تألیف کرده است.

سیدمحمدحسین رضوی برقی تکیه کرده‌ایم. نسخه خطی دیگری از این اثر در دسترس نگارنده قرار داشت که متأسفانه ناقص بود. این رساله تحت شماره ۷ از مجموعه ۲۷۷ دانشکده پزشکی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

^{۲۱} فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۳۹۵. فخر رازی همچنین به صراحت فراست را شاخه‌ای از طب می‌داند و حتی علمی در ردیف طب؛ ظاهراً در پاسخ به مخالفان فراست که آن را غیرعلمی می‌دانستند: "اصول این علم (= فراست) مستند به علم طبیعی است، فروع او مقرر به تجربه. پس مثل علم طب بود... بیشتر علوم طبیعی به تجربه حاصل شده است، چون معرفت ادویه متلونه. پس هر که طعن کند در این علم، طعن او راجع به علم طب خواهد شد." بنگرید به فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۳۹۲.

^{۲۲} ذخیره‌الملوک میرسیدعلی همدانی بخشی در فراست دارد که بعدها از متن اصلی جدا و به صورت رساله مستقلی درآمده است. این رساله با نام رساله در فراست یا انسانیّه و همچنین انسان‌نامه شناخته می‌شود و نوربخش قطعاً به این مباحث نظر داشته است. برای کسب اطلاعات بیشتر در همین زمینه بنگرید به منزوی، فهرستواره کتاب‌های فارسی، جلد ۵، ۳۷۸۶ و ۳۸۸۰. ذخیره‌الملوک همچنین با مشخصات زیر تصحیح و چاپ شده است: میرسیدعلی همدانی، ذخیره‌الملوک، تصحیح و تعلیق سیدمحمود انواری (تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران وابسته به دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸).

^{۲۳} نوربخش، فراست، گ ۹۱ب.
^{۲۴} فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۳۹۰. ما در اینجا به متن چاپ‌شده فراست فخر رازی با تصحیح دقیق

دیگر اثر نامی او در پزشکی همین رساله‌الفراسه است. شاید انتخاب فراست‌نامه فخر رازی در این جستار از حیث شخصیت چندوجهی فخر رازی در مقام متکلم و مفسر کبیر قرآن تلقی عمومی از جنسیت را در پزشکی‌نگاری آن روزگار هر چه بیشتر روشن کند.

یکی از مبانی قیافه‌شناسی این بود که تمایلات و هوی و هوس جنسی در بدن فرد نمود می‌یابد. به همین سبب، تفاوت عملکردهای اجتماعی، طبقاتی و حتی تا اندازه‌ای رجحان‌های اجتماعی مبتنی بر تصورات شبه‌پزشکی از افراد بود. تأثیر اجتماعی این تصورات را می‌توان در متون ادبی کلاسیک فارسی بازجست. قابل تأمل است که نویسندگان فراست‌نامه‌ها به هنگام توصیف زنان، برخلاف توصیف مردان، غالباً نگاه جنسی و مفعولی به زنان دارند و دستورالعمل‌هایی را برای دریافتن اندازه اعضای تناسلی زنان از روی نشانه‌های ظاهری بدن در اختیار مخاطبان خود قرار داده‌اند. مثلاً گشادی لب‌ها از هم نشانه گشادی فرج و کلفتی آن نشانه کلفتی لب‌های فرج به شمار می‌رفت. به همین ترتیب، رنگ چهره و چشم‌ها و شکل بینی و اندازه ران هر یک میزان هوس جنسی زنان را مشخص می‌ساخت.^{۲۵} در رساله‌های فراست از روی ظاهر مردان بیشتر به ویژگی‌های عمومی آنها پی می‌بردند، در حالی که ظاهر زنان عمدتاً برای شناخت آلات تناسلی و میزان شهوت جنسی مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. این تلقی ریشه در آن دارد که بیشتر این رساله‌ها را مردان و برای مردان می‌نوشتند تا بتوانند جفت جنسی مناسب خویش را برگزینند. همچنین، می‌بینیم که در ادبیات فراست‌نگاری هر جا که می‌خواستند از "ضعف" یا "ضعیف بودن" سخن بگویند، آن را به صفات یا اعضای زنان تشبیه می‌کردند. برای نمونه، می‌توان به این موارد در اثر فخر رازی اشاره کرد که به صورت پراکنده به کار برده است و گویا آن را قاعده‌ای عمومی می‌دانسته و مقبول:

هر که گردن او دقیق (= باریک) بود، پس نفس او ضعیف بود. و این دلیل از إناث گرفته‌اند؛ هر که موضعی که نزدیک شکم او لاغر بود، قوی باشد در کارها. و این دلیل از ذکر گرفته‌اند. و نیز هر که این موضع از او لاغر نبود، دلیل بود بر ضعف. و این دلیل از إناث گرفته‌اند؛ هر که پشت او معتدل بود در عظمت، قوی نفس بود و این دلیل از ذکر گرفته‌اند. و هر که پشت او ضعیف تَنک بود، ضعیف‌النفس بود و این دلیل از اُنثی گرفته‌اند؛ هر که استخوان پهلوی او معتدل بود، نفس او قوی باشد. و این دلیل را از ذکر گرفته‌اند. و هر کس که استخوان پهلوی او چنین نبود ضعیف‌النفس بود و این دلیل از إناث گرفته‌اند.^{۲۶}

^{۲۵} فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۴۶۲.

^{۲۶} فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۴۶۷-۴۶۹.

پدیدآورندگان ادبیات فراست فقط زمانی به مردان توجه می‌کردند که قصد داشتند بردگانی را به عنوان مفعول یا برای دیگر خدمات مردان انتخاب کنند. مشخص نیست که این قبیل رساله‌ها تا چه اندازه بر فرایند گزینش و خرید بردگان تأثیرگذار بوده است، اما قطعاً رهنمودهای آنها در شکل‌گیری گونه‌ای توافق عمومی بر سر ویژگی‌های بدنی بردگان و زنان مؤثر واقع شدند، هرچند نویسندگان و کنشگران این علم جهت‌گیری‌های مختلفی را برای مشروعیت بخشیدن به فراست اتخاذ می‌کردند. برای نمونه می‌توان به قابوس‌نامه اشارتی کرد که عنصرالمعالی در باب بیست و سوم آن، ذیل عنوان “در برده خریدن،” خطاب به پسرش می‌نویسد:

اگر بنده‌ای خری هشیار باش که آدمی خریدن علمی است دشوار و بسیار برده نیکو بود که چون به علم در وی نگری به خلاف آن باشد . . . و آدمی را نتوان شناختن الا به علم فراست و تجربت، و تمامت علم فراست علم نبوی است که به کمال او هرکسی نرسد الا پیغامبری مُرسل که به فراست بتواند دانستن نیک و بد و باطن مردم . . . اما هر کسی که در بنده تو نگرد، اول در روی نگرد آن گه قوایم وی نگرد، پس اولی‌تر که خوب‌روی طلبی که تو نیز روی او پیوسته همی بینی و تن او به اوقات بینی . . . اکنون اول علامتی که بنده از بهر خلوت و معاشرت (= رابطه جنسی) خری چنان باید که معتدل بود به درازی و کوتاهی و فریبهی و نزاری و سپیدی و سرخی و ستبری و باریکی و درازی و کوتاهی گردن، به جعدی و ناجعدی موی در فام کفل‌گرد و نرم‌گوشت، تن او نرم و تُنک‌پوست و هموار استخوان و میگون موی و سیاه‌مژه و شهلاچشم و سیاه و گشاده‌ابرو و کشیده‌بینی و باریک‌میان و مربع‌سُرین باید که باشد و گرد زَنخدان و سرخ‌لب و سپیدپوست باید و هموار دندان و همهٔ اعضای او در خورد این که گفتم. هر غلامی که چنین بود زیبا، خوش‌خو و وفادار بود و لطیف‌طبع و معاشر بود.^{۲۷}

عنصرالمعالی سپس به تفصیل به تناسب استفاده از برده یا نژاد آن توصیه‌هایی به پسرش کرده است که به نظر می‌رسد به تأسی از رساله‌ای در علم فراست باشد، موجود در آن روزگار، زیرا بخش‌های زیادی از این باب به تمامی شبیه متن معیار رساله‌های علم‌الفراسه است.

دیگر جنبهٔ فراست‌نگاری از حیث توجه به زنان را باید در “قوی” پنداشتن مردان و

^{۲۷} عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ۱۱۱-۱۱۳. قابوس‌نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی (تهران):

”ضعیف“ دانستن زنان بررسی کرد. فخر رازی قبل از آغاز بخش‌های اصلی فراست‌نامهٔ خویش رهنمودهای کلی را در ”احوال بدنیّه“ و ”احوال نفسانیّه“ مردان و زنان در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد، گویی از آنها می‌خواهد در خوانش کتاب او همواره این اصول را فرا یاد داشته باشند. او این اصول اولیه را ذیل طریق پنجم از ”طریق‌هایی... که بدان ممکن بود معرفت اخلاق آدمی“ می‌آورد و آن را یکی از شعب فراست می‌داند. در این شاخه، زنان این‌طور توصیف شده‌اند:

بدان که ذکوری هر نوعی از انواع حیوانات، کامل‌حال‌تر و قوی‌مزاج‌تر باشند از إناث. و سبب آن است که مزاج ذکوری حاصل می‌شود به سبب استیلای حرارت و یبوست و مزاج إنوثی حاصل می‌شود به سبب استیلای برودت و رطوبت... اما احوال بدنیّه چند امر است، اول آنکه ذکور را تن و اندام صلب و سخت‌تر باشد و إناث را اندام سست و نرم‌تر؛ دوم، آنکه ذکور را اندام خشک و کم‌گوشت‌تر باشد و إناث، عکس؛ سوم، آنکه إناث هر جنسی از اجناس حیوانات نیز خردتر بود از ذکور و دل‌ضعیف‌تر و استخوان پهلوی باریک‌تر، اما نشستگاه و ران‌های إناث شگرف‌تر و لطیف‌تر بود. به سبب آنکه گوشت ایشان به رطوبت بیشتر میل دارد. اما احوال نفسانیّه چند امر است؛ اول، آنکه ذکور در شهوت و هضم و حرکت کردن قوی‌تر باشند؛ دوم، آنکه ذکور بزرگ‌ترند به نبض و بیشترند به شجاعت و بر احوال ترس‌ها قوی‌دل‌ترند؛ سوم، آنکه ذکور در افعال نفسانی، یعنی در نیکویی ذهن و خوبی فکر و قدرت بر تحصیل علوم از إناث قوی‌ترند؛ چهارم، آنکه إناث واجب است که ساکن‌تر و به تأتی نزدیک‌تر باشند از ذکور؛ پنجم، آنکه واجب است که إناث کمتر باشند در غضب و کینه کشیدن از ذکور. فاما إناث در مکر کردن و بی‌شرمی اقدام‌اند. و این دلالت کند بر ضعف مزاج ایشان؛ ششم، آنکه کرم و محاسن اخلاق در ذکور بیشتر باشد که در إناث.^{۲۸}

در مجموع، ادبیات فراست‌نگاری به مثابه بخشی از گفتمان پزشکی مسلمانان در سده‌های میانه در حیطة نظر، بازتاب‌دهندهٔ نظریه‌های اخلاطی جالینوسی/سینوی بود که مطابق با آنها، زنان به علت نقص مزاجی و اخلاطی در مقایسه با مردان ضعیف‌تر بودند و همچنین نشان می‌دهد که چگونه نظریه‌های پزشکی توانستند برداشت‌های اجتماعی و فرهنگی از زنان را برسازند.

^{۲۸} فخر رازی، رساله‌الفراسه، ۴۱۰-۴۱۲.

فراست‌نگاری در عصر صفوی

حیات گونه‌ فراست‌نگاری تا دوران صفوی و نیز در سراسر این دوره تداوم یافت و نمونه‌های شاخصی از آن در دست است. ما با دو شکل مشخص از فراست‌نگاری در عصر صفویه مواجهیم: یکی در قالب فراست‌نامه‌ها و دیگری در چارچوب باه‌نامه‌ها. فراست‌نامه‌ها هم دو شکل مشخص داشتند: یا به تمامی مربوط به زنان بودند یا به صورت مشترک ویژگی‌های مردان و زنان را بررسی کرده‌اند. ما در این جستار هر دو شکل این فراست‌نگاری‌ها را برای تبیین موقعیت زنان در گفتمان پزشکی عصر صفوی بررسی خواهیم کرد.

نوشته‌های پراکنده فراست‌نگارانه باه‌نامه‌ها غالباً شکل و ترتیب مشخصی نداشتند و به صورت جسته‌گریخته در کنار دیگر گونه‌های پزشکی‌نگارانه آمده‌اند و از حیث ارتباط با دیگر گونه‌های پزشکی‌نگارانه قابل توجه‌اند. مثلاً زمانی که یک باه‌نامه‌نگار ادویه مقوی باه تجویز می‌کرد، مطالبی فراست‌نگارانه می‌آورد برای تأیید تجویز خویش. یا وقتی یک نفر مؤلف الفیه و سلفیه در باب روش‌های کام‌جویی از زنان قلم می‌زد، صفات زنان و تنانگی آنها را به تأسی از ادبیات فراست‌نگاری آورده است؛ گویی فراست‌نگاری که در معنای کلاسیک آن گونه‌ای علم‌النفس بود در مواجهه با زنان به علم‌البدن در معنایی بدل می‌شد که فخر رازی به آن معتقد بود و کام‌جویی حداکثری از زنان را به شیوه‌ای پزشکی توجیه می‌کرد و مشروعیت می‌بخشید.

تصویری که از زن در فراست‌نگاری‌ها ترسیم شده است با تصاویر ارائه‌شده از زن در دیگر پزشکی‌نگاری‌های این دوران هم‌خوانی دارد. زنان فراست‌نگاری موجوداتی شهوانی بودند که میزان شهوت آنها بسیار بیش از مردان بود و مردان می‌بایست این شهوت لجام‌گسیخته را با انجام آمیزش‌های مکرر و کاربست شیوه‌های خاص مهار می‌کردند. فراست‌نگاری، که علمی بود برای شناخت ویژگی‌های اخلاقی و پنهانی افراد جامعه (= مردان) از طریق نشانه‌های بدنی، هنگامی که وظیفه توصیف خصایص زنان را بر عهده می‌گرفت، برداشتی صرفاً جنسی و شهوانی از تنانگی آنها عرضه می‌کرد؛ رهنمودهایی برای استفاده از تمام سطوح بدن زن و البته کام‌گرفتن‌های متعدد. فراست‌نگاری زنان—که مردان آن را بنیاد نهاده بودند—ناشی از خیال‌پردازی‌های هوس‌آلود مردانه بود که نقش زنان را به منزلهٔ مفعولان مطیع جنسی در جامعه باز—تعریف و به این ترتیب، جایگاه فروتر آنها را نسبت به مردان تحکیم می‌کرد.

ما در فراست‌نگاری‌ها از حیث ارتباط با موضوع زن با چند مضمون مشخص و ثابت سر و کار داریم. یکی از این مضامین عمده، فهم خصایص درونی بود به واسطه نشانه‌های تنانگی و ظاهری. نکته اینجاست که این مضمون در اغلب فراست‌نامه‌ها در ابتدا به صورتی عمومی بیان می‌شد، گویی مخاطبان این فراست‌نامه‌ها یا بخش‌های فراست‌نگارانه مردان و زنان بودند. اما با اختصاص بخش پسین این فراست‌نگاری‌ها به زنان درمی‌یابیم که آن فراست‌نگاری عمومی در واقع فراست‌نگاری مردان بود. از همین رو، مقایسه این دو فراست‌نگاری قابل توجه است. در حالی که در فراست مخصوص مردان نشانه‌های ظاهری "دلاله" بود بر سیرت و اخلاق و صلاحیت،^{۲۹} در زنان مبین خصایص جنسی، میزان شهوت و ویژگی‌های آلت تناسلی بود:

بدان که هر چه ایزد تعالی بدایع مکنونات آفریده به حکمت ایجاد آن کرده و همه چیز را طبع و عادت داد در باطن [و] نشان آن ظاهر گردانیده ... جالینوس چنین گوید که هر زنی که بزرگ‌چهره و گرد روی و پیوسته‌ابرو و نرم‌اندام و نرم‌آواز بود و در گوشت به حد اعتدال بود ... دلیل کند به آنکه آن زن بر شهوت حریص بود و سریع‌الإنزال بود و مرد را از مباشرت او هیچ لذتی نبود و ... ضعف دل آورد ... دیگر، هر زنی که درازبالا و نزار و گشاده‌ابرو بود و سفیده‌روی و کشیده‌روی جعد موی و خرد ذقن (= چانه) و خرد دندان و زرد روی و فراخ‌کام و پیشانی‌پهن و باریک‌لب بود دلیل کند که بر شهوت به غایت حریص باشد و زود به سخن فریفته شود و موضع مخصوص وی حار و رطب بود، مرد را از مباشرت او زردی روی و حرارت و علت بواسیر پدید آید ... ارسطاطالیس (= ارسطو) چنین گوید که هر زنی که گرد روی و گشاده‌ابرو و فربه و کوتاه‌قامت سرخ و سفید و نرم‌گوشت و بزرگ‌دندان [و] بزرگ‌چهره و کوتاه‌موی باشد، دلیل کند که بر شهوت حریص باشد، یار بود و زود فریفته شود. از صحبت او ضعف دل حاصل آید ... حکیم افلاطون گوید هر زنی که آن فراخ‌روی بود و پهن‌بینی و سطر لب و ... خرد دندان و تنگ‌چشم ... و آزرق چشم و ... و نارپستان و باریک‌میان و نرم‌گوشت و خرد مفاصل بود، دلیل کند که موضع مخصوص او حار و نرم باشد و بر شهوت حریص چنان که از مجامعت سیری نداشته باشد و صحبت با وی ... موی را سفید گرداند و علت سوداوی و صفراوی از او حاصل آید ... حکیم عیسی گوید ... که هر زنی که

^{۲۹} نویسنده ناشناس (احتمالاً سیدمحمد نوریخس)، در ... ملک، رساله خطی ش ۱/۲۶۵۴، گ ۱ب. صورت و ظاهر انسانی (مؤسسه کتابخانه و موزه ملی

تنگ‌چشم و گشاده‌روی و باریک‌لب و سیاه‌چشم و در قامت به حد اعتدال بود، دلیل کند پارسا و مستور باشد و مرد را از مباشرت او هیچ نقصانی نرسد. محمد زکریا گوید که هر زن که کوتاه‌بالا و فربه و سیاه‌چشم و خُرد پستان و گرد روی و ملیح و سبک‌روح بینی، کشمیری بدین صفت باشند؛ موضع مخصوص ایشان گرم و نرم بود و صحبت ایشان نقصان و مضرتی ندارد... حکما گفته‌اند که هر زن که سرخ و سفید و پیوسته‌ابرو و سیاه‌چشم... باریک‌لب... درازبالا، کوچک‌پستان و فراخ‌سینه... [بود] دلیل کند که موضع مخصوص او گرم و نرم بود و با حلاوت باشند و بر شهوت حریص باشند، اما پارسا باشند... جالینوس گوید که هر زنی که او به غایت فربه بود و گرد روی و تمام‌بالا و باریک‌لب و سیاه‌چشم و کوچک‌سُرون و دهن‌تنگ [او] سینه‌فراخ و نرم‌اندام بود دلیل کند که موضع انزال او نرم و خوش بود و البته او از مجامعت سیری نماید. هر زنی که پیر و لاغر بود اگرچه خوب لقا بود و نیکوچهره از صحبت او مرگ مفاجات (= ناگهانی) خیزد و هر زنی که سرخ‌روی بود موضع فرزند او بارد (= سرد) بود و از مجامعت او عرق‌النساء پدید آید. حکیم ارسطاطالیس گوید که هر زنی که بالای وی به حد اعتدال بود و درازموی [او] پهن‌روی و سیاه‌چشم و کوچک‌دهن و پیوسته‌ابرو و نرم‌اندام و فصیح‌زبان خوش‌آواز و فراخ‌پشت و باریک‌میان و سرخ و سفید و نیکو حرکات خوش‌خرام جوان و بزرگ‌سُرون، دلیل کند که موضع مخصوص او گرم و با حلاوت و لذت بود و در صحبت او همه مضعف و راحت باشد.^{۳۰}

مشخص نیست که منبع نویسنده برای توضیح فراست‌نگاری منتسب به افلاطون چیست، اما تحقیقات نشان می‌دهد که در مراجعی اصلی که آثار افلاطون در آنها فهرست شده، رساله‌ای این بدین نام نداریم. آگاهی ما از رساله‌های فارسی فراست منتسب به افلاطون

اوصاف النبوک ثبت و ضبط شده است. آگاهی درباره نام صحیح این رساله را مرهون استاد فقید دکتر صادق آیینه‌وند هستیم. برای اطلاعات مشابه بنگرید به نویسنده ناشناس، لذت‌النساء (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رساله خطی ش ۸۰۰۲/۴)، گ ۷b-۸a؛ نظام منشی، گنج‌الاسرار [ترجمه‌الایضاح فی اسرار النکاح از عبدالرحمان شیرازی] (کتابخانه مجلس، رساله خطی ش ۷۹۱۷۸)، گ ۵۱b-۵۲a؛ نویسنده ناشناس، الفیه و شلفیه صفوی (کتابخانه مجلس، رساله خطی ش ۲۶۴)، گ ۵a-۵b.

نویسنده ناشناس، در بیان اوصاف زنان (مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک، رساله خطی ش ۲۶۵۴/۳)، گ ۲a-۳a. ما یکی از مفصل‌ترین این نشانه‌شناسی‌ها را به دست دادیم تا عمده مطالب دیگر فراست‌نگاری‌ها را هم در بر بگیرد. برای دیگر فراست‌نگاری‌های مشابه در باب زنان که از نشانه‌های مربوط به تنانگی نتایج جنسی گرفته شده است بنگرید به نویسنده ناشناس، تحفة الملوک فی اوصاف النبوک (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رساله خطی ش ۸۰۰۲/۲)، گ ۱a-۲a. این رساله یک فراست‌نامه مخصوص زنان است که به علت اشتباه کاتب با عنوان تحفة الملوک فی

از قضا منحصر است به یک رساله کتابت‌شده در عصر صفوی. این رساله کوتاه اما مؤید سخنان افلاطون در سطور بالا نیست و مانند رساله نوربخش به لحاظ جنسی خنثی است و بیشتر هم بر مسایل اخلاقی تکیه دارد.^{۳۱}

به هر روی، مضمون اصلی فقره نقل‌شده از فراست‌نگاری صفوی مؤید نگاه جنسی مردان بود به زنان. جالب است که فراست‌نگاری‌های معتدل صفوی در باب زنان هم خالی از مضامین شهوانی و جنسی نبود؛ گویی نویسنده دوباره قلم را به راه فراست‌نگاری راستین زمانه هدایت کرده است. این فراست‌نگاری یگانه فراست‌نگاری‌ای است که بخش ابتدایی آن مشابه فراست‌نگاری مردان است. اگرچه در همین بخش نیز شاهد پیوند زن با دیگر اعضای ذکور خانواده هستیم، گویی باز این زن نبود که اهمیت داشت، بلکه مردان خانواده بودند که از خلال نشانه‌های بدنی "زن" سرنوشت خویش را جستجو می‌کردند. همچنین، انتساب صفات منفی به زنان در بخش‌های غیرجنسی هم قابل تأمل است:

در فراست خاص زنان و علامت و افعال ایشان؛ هر زنی که روی گردد از او، دلیل کند که فریبنده بود. و اگر با این علامت پیشانی و سر او پهن باشد دلیل کند که دراز عمر بود. هر زن که روی او گرد مربع باشد و در گوش او موی بود و بر روی او هیچ داغ نباشد، دلیل کند که آن زن با بخت و روزی بود و اگر با این علامات گوش او خرد بود، کوتاه عمر باشد و هر زن که فراخ . . . بزرگ دست دارد و چشم‌های او سرخ بود، دلیل کند که اغلب فرزند او پسر بود و فراخ روزی بود و هر زن که بینی بلند و دراز دارد و رنگ‌های دندان او به رنگ دندان‌های گاو ماند [دلیل کند] که فرزند کم بودش و اگر پسر آیدش پادشاه گردد. و هر زن که پوست پیشانی او بر چشم فرد آویخته باشد و . . . شکم فراخ دارد، دلیل کند پدر و برادران شوی پیش از وی بمیرند. و هر زن که روی گرد دراز دارد و بر روی او داغ آبله دارد و ساق و قدم‌ها باریک دارد، دلیل کند که سه شوی وی بمیرند یا او را طلاق دهند و آن زن شوی چهارم کند. و هر زن که به وقت رفتن سرهای انگشتان و ناخن پای او سرخ و نرم باشد، دلیل کند که آن زن بزرگ همت و بی‌عیب باشد هر زن که انگشتان میانه پای یعنی آن انگشت که پهلوی

^{۳۱} برای کسب آگاهی بیشتر درباره این رساله بنگرید به جمعی از نویسندگان، شش رساله کهن پزشکی، تصحیح یوسف‌بیگ باباپور (قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۰)، "رساله دوم".
^{۳۲} این واژه به سبب پارگی برگ ناخواناست.

انگشت بزرگ است درازتر باشد [دلیل کند] که مردی با وی زنا کند و همان مرد او را زن کند. هر زن که سفید و لاغر و دراز بود، شهوت وی کم باشد و به مردان رغبت کم کند. و هر زن که بالای بلند دارد و فربه بود، یک مرد او را کم سیر تواند کرد. و هر زن که بینی بلند و دراز دارد و زَنخِ گرد و دهان تنگ، آن مرد به یک زن راضی نباشد و از جماع کم سیر شود و هر زن که سینه فراخ دارد و پستان‌های خُرد و میان دو پستان او فراخ بود، شهوت او قوی بود و از مجامعت بی‌هوش گردد و نیک لذت یابد. و هر زن که دست و پای و شکم فراخ و روی پهن و بالای بلند دارد، دلیل کند که آن زن کم شهوت باشد و به مردان چندان رغبت نمایند، هر زنی که سر بزرگ و چشم خُرد دارد آن زن فاحشه‌کار باشد و به سبب افعال بد رسوا شود و هر زن که پای کج دارد [او] بر اندام او موی بسیار دارد، دلیل کند که زانیه و فاحشه‌کار باشد و شویان او کم زیند. هر زن که . . . در سپیده چشم او نقطه گرد بود، آن زن بی‌شک زانیه و فاجره باشد. و هر زن که بالای پست دارد و فربه بود و گربه چشم او را از جماع سیر نتوان کرد. هر زن که بازو و ساق دست و ران و ساق پای باریک دارد و لاغر دلیل کند که شوهران او بمیرند. هر زن که بالای دراز دارد و گربه چشم باشد دلیل کند که شوهر اول او بمیرد و شوهر دویم بزید. و هر زن که زیر بناگوش موی دارد و بر عذار خط سبز بودش و به ران‌ها موی ندارد، دلیل کند که پیوسته با شوی بود و بی‌مرد نتواند بود و هر زن که سُبُلَتان دراز دارد و بر لبان او موی سیاه بود دلیل [کند] . . . که . . . زود به دست آید هر زن که بر ساق پای و ران‌ها موی بسیار دارد دلیل کند که شهوت او بسیار بود و به یک مرد راضی کم شود. هر زن که شتالنگ (= کعب پای) او بزرگ و برآمده بود و بر ساق‌ها مو دارد دلیل کند که بر شهوت و جماع حریص عظیم باشد و به یک مرد قناعت نکند. هر زن که ابروان دراز دارد و پیوسته بر رخ او خال و علامت دارد [و آن] سیاه [و] بزرگ بود و بر آن جا موی برآمده و لب زیرین او چون لب اشتر باشد فروافتاده، دلیل کند که غداره و مکاره باشد عظیم. هر زن که بر روی خال و علامت سیاه دارد دلیل کند که شوی او قائد و پیشرو لشکر بود و هر زن که بر شکم و سینه او خال و علامت بود دلیل کند که زانیه باشد و کوتاه عمر. هر زن که [مانند] مردان سخن گوید و نفس قوی و دراز دارد و می‌کشد آن زن شهوت‌انگیز باشد و به مردان رغبت تمام. و هر زن که ایستاده و نشسته دست یا پای سخت بر زمین می‌زند دلیل کند که زانیه و فاجره باشد بی‌شک. و اگر با این علامت دست

و پای بر زمین زدن صوت لحن و به آواز حزین و به لب و دهان [و] چشم و ابرو حرکات و سکنا می کند هر که قصد او کند هیچ منع نکند.^{۳۳}

یقینی بودن احکام صادره در این فراست‌نگاری بسیار جای تأمل دارد. فراست‌نگار صرفاً با اتکا به ظاهر و تنانگی زنان آرایی قطعی درباره آنها صادر کرده است که حتی در چارچوب شرعی دوران صفویه ملاحظات بسیاری بر آن مترتب بود. همچنین است عبارت پایانی این پاره‌نوشتار که در واقع می‌توان آن را نوعی جواز فراست‌نگارانه دانست برای تعرض جنسی به زنان.

فراست‌نگاران در نوشته‌هایشان به ظاهر قصد داشتند تقسیم‌بندی‌ها و توصیه‌هایی کاربردی در اختیار مردان برای انتخاب بهترین جفت جنسی قرار دهند. به همین علت، در عموم فراست‌نگاری‌ها با تقسیمات متعدد زنان مواجه هستیم که با معیار قرار دادن ملاک‌های مختلف سامان یافته‌اند. به‌رغم تفاوت ظاهری این قبیل تقسیم‌بندی‌ها، رویکرد حاکم بر آنها جنسی-شهوایی است. یکی از رایج‌ترین ملاک تقسیم‌بندی‌ها "شهوة" بود. گویی مردان می‌بایست با در اختیار داشتن این راهنمای شهوت بهترین گزینه را از میان زنان گزینش می‌کردند. ما با دو گونه طبقه‌بندی شهوت زنان در فراست‌نگاری‌ها مواجهیم: یکی تقسیم‌بندی هندی و دیگری تقسیم‌بندی عربی.

تقسیم‌بندی هندی گویا به سبب کثرت ترجمه باه‌نامه‌های هندی رایج‌تر بود. این را می‌شود از تعداد بیشتر نسخه‌های مکتوب باقی‌مانده از این تقسیم‌بندی و مقایسه آن با تقسیم‌بندی عربی دریافت. این تقسیم‌بندی در واقع ریشه در رساله‌های کاماسوترا یا کاماشاسترا داشت. هندی‌ها زنان را در چهار طبقه زنان نیلوفراندام (padmini)، زنان هنرمند (chitrini)، زنان حلزونی (shankini) و زنان فیلی (hastini) تقسیم‌بندی کرده بودند و صفاتی را به هر یک از این طبقات منتسب می‌کردند.^{۳۴} این صفات کامابیش همان صفاتی‌اند که در رساله‌های ترجمه‌شده به فارسی می‌توان یافت. بررسی ما نشان

abika.com

سیدامیرحسن عابدی، استاد زبان فارسی دانشگاه دهلی، در بررسی ترجمه‌های منظوم فارسی یکی از داستان‌های رمانتیک هندی به این تقسیم‌بندی چهارگانه اشاراتی کرده است. بنگرید به سیدامیرحسن عابدی، "داستان پدماوت در ادبیات فارسی"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۹، شماره ۴ (تیر ۱۳۴۱)، ۷۵-۸۹.

^{۳۳}نویسنده‌ناشناس، رساله علم قیافه (مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک، رساله خطی ش ۴۷۱۹)، گ ۵b-گ ۶a. این تقسیم‌بندی همچنین در آپورودا یا طب سنتی هند هم نتایج داشت. برای تفصیل این تقسیم‌بندی بنگرید به این پایگاه اطلاع‌رسانی طب هندی: keralaayurvedics.com/kamasutra/about-four-classes-of-women.html همچنین بنگرید به ترجمه انگلیسی رساله کاسوترا در این پایگاه اطلاع‌رسانی:

می‌دهد که مترجمان ایرانی اما کاملاً به این صفات وفادار نبودند و خود صفاتی را متناسب با وضعیت جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی بر این ویژگی‌ها افزوده‌اند که در جای خود قابل تأمل است. به هر روی، نگاه مردانه غالب بر هر دوی این تقسیم‌بندی‌ها آنها را شکل و شمایل جنسی بخشیده است.

تقسیم‌بندی هندی چهارگانه و ساده‌تر بود، اما تقسیم‌بندی عربی با طبقات متغیر کمی پیچیده‌تر به نظر می‌رسد. این تقسیم‌بندی صرفاً نوعی تقسیم‌بندی ساده نبود و پیامدهای رفتاری خاص خود را به دنبال داشت که آن را در زیر پی خواهیم گرفت. به احتمال قریب به یقین، به‌نام‌ها یا فراس‌نگاری‌هایی که مشتمل بر تقسیم‌بندی‌های اخیرند، ترجمه یا ترجمه-تألیفی بودند که تحت تأثیر رساله‌های هندی و عربی قرار داشتند.

معیارهای زیباشناختی تنانگی زنانه، چه از خلال این تقسیم‌بندی هندی و چه به واسطه تقسیم‌بندی عربی زنان، قابل دریافت است. همچنین، به نظر می‌رسد توصیف تنانگی زنان در این قبیل تقسیم‌بندی‌ها متأثر از وضعیت جغرافیایی خاستگاه آنها یعنی هندوستان، جزیره‌العرب یا عراق عرب بوده باشد. ما همچنین بر این باوریم که مترجمان این قبیل متون بر اساس معیارهای ایدئال تنانگی زن ایرانی، نوعی تقسیم‌بندی التقاطی عرضه کرده‌اند.

مفصل‌ترین توصیف از تقسیم‌بندی هندی چهارگانه را رساله لذت‌النساء به دست داده است که نویسنده آن را نمی‌شناسیم:

در شناختن صفت عورت و از چهار نوع است برین تفصیل، پدمنی، چتنی، هستنی و سکتنی.^{۳۵} اما صفت پدمنی چهل و چهار است، اول اندام او تمام مثل گل نیلوفر و چشم آهو یعنی غلطان و سخت سیاه و سخت سفید و در سفیدی سرخی روئیده و گرد روی و بلند بینی و پیوسته ابرو و موی سرش خم در خم ... او [سوراخ‌های بینی خورد (= خُرد) و گردن همواره و گلو شکنجه (= شکن)، پستان گردِ سخت و گندم‌گون و باریک‌میانه و باریک‌لب و دهن‌تنگ و سینه‌گشاده و شکم‌شکنجه و سیمین‌ساعد و انگشتان باریک و کف پای نرم و باریک و رفتار کبک خرام و بوی اندام او چون بوی گل نیلوفر و شهوت او یعنی آب منی به مثل بوی نیلوفر و هر

^{۳۵} دو اصطلاح "چتنی" و "سکتنی" در هیچ‌کدام از رساله‌هایی که نگارنده دیده است به درستی ترجمه و ضبط نشده است. در نتیجه ما با ضبط‌های متفاوت این واژگان مواجهیم. "چتنی" می‌بایست همان "چترینی" و "سکتنی" باید همان "سکنینی" سانسکریت باشد.

جا که بول کند زنبوران^{۳۶} را گرد آن جمع آیند و . . . از بستر و جامه خواب پیش از مرد برخیزد و بعد از خفتن مرد بخسپد و همه وقت بی‌رضای شوهر نرود و اگر شوهر اندوهگین و غم‌زده شود اندک طعام و آب خورد . . . و در وقت مباشرت پای‌های خود بر پای مرد نهد و آب منی [او] خوش‌بو بود و خاصیت او از آخر شب در پاس چهارم از وی مرد لذت یابد و بوی اندام وی تغییر نیابد و او را به حاجت افسون . . . احتیاج نیست. صفت چتنی، . . . صفت او بیست و هشت دارد. میانه‌بالا و بلندبینی و پیوسته‌ابرو . . . و دراز شکم و گلو شکنجه و لب‌های اندام نهانی (= فرج) متصل با یکدیگر و اندام نهانی بالا باشد و شیرین‌گفتار به طریق احسن و در سرود و رقص و رغبتش بود و بر جامه رنگین و پیرایه خوش آید و طاقت مباشرت تمام دارد و نیک لذت و ذوق دارد و آغاز مباشرت در اندک خوشی پیدا آورد و مزاح و ملامسه را دوست دارد و . . . نه لاغر و نه فربه بود و به وقت مباشرت به رضای مرد باشد و در اندام نهانی کم باشد و بول او بوی دارد و بوی عرق او ترش نبود و زود خشم گیرد . . . و خاصیت او، [در] سیوم پاس [شب] شهوت آغاز کنند و آخر شب. در ایام از دوم ماه و سیوم و چهارم و ششم و دهم و هفدهم و هژدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و پنجم و سلخ از شهوت خالی شود [پس] او را مست کردن این دارد؛ بیارد بیخ موز و جوز هر دو یک جا کند و بساید و قدری موازنه نخود . . . خوردن [ازن] دهد و این افسون بخواند نج نج بهتلم کامد پوسوها چون بخورد مطیع مرد شود. صفت هستنی، اما صفت او بیست و یک دارد و به وقت رفتن کچرو و در رفتار پیل مست رود و موی او سطر بود و اندام نهانی [او] بلند بود و تنگ‌چشم و بوی اندام چون بوی پیل دارد و طعام بسیار خورد و از ترشی و تلخی و هر چه پیش آید بخورد احتراز نکند و بوی بغل وی ترش بود و از مرد هرگز سیر نگردد و شرم ندارد و همیشه در مباشرت بازی و در مباشرت بر مرد افتد و ناخن زند و خوی کند و بر اندام نهانی موی بسیار دارد و محل مباشرت گشاده دارد و عمیق بود و سخن بسیار گوید و به وقت مباشرت پای در گردن اندازد و ماهی و شراب را دوست دارد و . . . وقت عیش او در این ایام باشد و در آخر شب که دو پاس گذشته باشد و ایام مباشرت این است، پنجم ماه هفتم و دوازدهم و سیزدهم و پانزدهم و بیست و یکم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و به جهت مطیع کردن او این ادویه بیارد، پر کبوتر از بازوی راست که سیاه بود و این

^{۳۶} در متن اصلی "زیتون" آمده است که بی‌معنی است آورده شد. و خطای کاتب. با توجه به متن‌های مشابه، "زنبوران"

افسون هفت بار بخواند مطیع تو گردد. افسون این است دوام و هر کنکوه سواها مئمت. صفت سکتنی، صفت او سی و سه دارد. اول آن که لاغراندام بود و بالا بلند و ساعد و ساق باریک بود. موی سر او درشت بود و خوی درشت و درازپای و موی اندام [نهنانی] او بسیار بود و . . . خنک خصلت و غصه‌ناک بود و کینه‌ای [و خشمناک بود و گریه بسیار کند و نه خسپد و مغرور بود و پاکیزه نبود. با شوهر زندگانی بد کند و دوست ندارد و پیوسته در اندوه باشد و طعام بسیار خورد و خود را پاک ندارد و در وجودش استخوان نما باشد و درازگردن بود و [در] رفتن کچرو و آب منی [او] بوناک بود و جامه لعل را [او] گل را دوست دارد و رشک دار بود و بی‌مهر و جفاکار بود و سخن سخت‌گو بود و به وقت مباشرت مرد را ناخن زند و اندام او دایم گرم بود و وقت مباشرت او اول شب بلکه همه روز و شب. مست باشد و مستی او در این ایام‌ها باشد، اول و هشتم ماه و نهم ماه و چهاردهم و پانزدهم و بیست و سیوم و بیست و چهارم بود. [برای] مطیع کردن او بیارد . . . و باریک سایید و این افسون با برگ تنبول^{۳۷} بخوراند [و] بخواند. افسون این است مَح مَح سواپا مطیع تو گردد.^{۳۸}

چند نکته در این طبقه‌بندی هندی قابل تأمل است. در ابتدا می‌توان به تأکید بر اطاعت زن از شوهر/مرد اشاره کرد. این صفت در سراسر این طبقه‌بندی امری مثبت ارزیابی شده است، چنان‌چه زن "پدمنی"، که بهترین زنان بود و در طبقه اول جای داشت، "همه وقت بی‌رضای شوهر" کاری نمی‌کرد و مطیع‌ترین زنان بود در مقابل شوهرش/مردش. همچنین، عدم اطاعت از شوهر/مرد نکته‌ای منفی بود و زن "سکتنی"، که بدترین زنان محسوب می‌شد، در "زندگانی" رفتارهای بدی با شوهر/مرد داشت. توجه به این نکته نیز قابل توجه است که زنان "نیک" می‌بایست هنگام سکس همه‌چیز را به شوهر/مرد وا می‌نهادند و اگر زنی "ناخن" می‌زد یا بر شوهر می‌افتاد، یعنی خواهش سکسی خود را پیش و بیش از مرد بروز می‌داد، آن زن در طبقات پایین این تقسیم‌بندی جای می‌گرفت

با لذت النساء (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رساله خطی ش ۸۰۰۲/۶)، ۴b-گ ۵b، سراینده ناشناس، [باهنامه منظوم] (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رساله خطی ش ۸۰۰۲/۷)، گ ۱۲a-گ ۱۸a. جالب توجه است که در این باهنامه منظوم تقسیم‌بندی رفتار جنسی زنان مبتنی بر تقسیم‌بندی چهارگانه هندی هم صورت گرفته است. این تقسیم‌بندی با این بیت آغاز شده است: زن پدمنی خوی آهو بدان / هفت انگشت گلبرگ عضو نهنان.

^{۳۷} برگی باشد که در هندوستان پان گویند. بنگرید به لغتنامه دهخدا.

^{۳۸} نویسنده ناشناس، لذت النساء (۸۰۰۲/۴)، گ ۱۲b-گ ۱۵a. برای روایت‌های دیگر از این تقسیم‌بندی بنگرید به نویسنده ناشناس، [باهنامه] (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رساله خطی ش ۸۰۰۲/۳)، گ ۲a-گ ۲b؛ رستم جرجانی، اسرار النساء (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، رساله خطی ش ۸۰۰۲/۵)، گ ۹a-گ ۱۰b؛ نویسنده ناشناس، کامبر

و طبیعتاً زن "بدی" بود. نکته قابل تأمل دیگر توصیه به استفاده از جادو و افسون برای کنترل شهوت زن است. تدوین‌کنندگان این تقسیم‌بندی شهوت زن را بسیار بیش از مرد می‌دانستند و اصولاً زن را موجودی شهوانی می‌دیدند، از همین رو، در اینجا روزهایی به دست داده‌اند که در آنها زن به سبب شهوت غیرقابل کنترل "مست" می‌شد و لازم بود مرد برای ارضای این شهوت علاوه بر آمیزش با زن، افسون‌ها و ادویۀ متناسب با هر کدام از انواع این زنان را استفاده می‌کرد.

تقسیم‌بندی عربی کاملاً ناظر به خصوصیات فیزیکی فرج و رحم است. اگرچه می‌توان از رفتارشناسی جنسی زنان نیز در اینجا سراغ گرفت. ما تقسیم‌بندی‌های متفاوت عربی‌ای در اختیار داریم که نام طبقات در آنها متفاوت از یکدیگر است و البته می‌توان آنها را به اشتباهات کاتبان هم مربوط دانست. در الفیه و شلفیه صفوی با یک تقسیم‌بندی شش‌تایی مواجهیم: لزقا، عرفا، حرقا، ملتحمه، شقره و قعره.^{۳۹} در تحفة الملوک فی اوصاف النیوک یک تقسیم‌بندی هشت‌تایی مشاهده می‌کنیم: متشحمه، ارقبه، قعرا، جوفاء، متحمه، شقرا، منحفیه، قعره.^{۴۰} نظام منشی در گنج‌الاسرار یک تقسیم‌بندی نه‌تایی اما دقیق طرح کرده است که به علت پیراسته بودن این نسخه، این تقسیم‌بندی را مبنای کار قرار داده‌ایم. دو طبقه آخر این تقسیم‌بندی نام‌گذاری نشده و فقط توصیف مربوط به آنها آمده است. جالب است که نظام منشی در ابتدای سخن جمع طبقات این تقسیم‌بندی را "پنج" ذکر کرده است و در انتها "هشت‌گانه؛" سهل‌انگاری رایجی میان مترجمان و کاتبان، زنی که از خلال داده‌های این تقسیم‌بندی معرفی شده است، موجودی است صرفاً شهوانی:

چنین گفته‌اند اهل حدیث و تجربه در احوال زنان که به حسب شهوت پنج صنف‌اند. اول، متشحمه، دویم، لزقه، سییم، قعرا، چهارم، جوفاء، پنجم، شقرا، ششم، متختمه دیگر وقعره و این اصناف لذت جماع نیابند الا بدان که یاد خواهیم کرد؛ اما متشحمه،^{۴۱} زنی را گویند که فرجش مُمتلی باشد. این چنین زنی از مجامعت لذت نیابد الا به قضیبی دراز که به نهایت فرجش برسد و اگر سطربر نباشد تفاوت نکند از بهر آنکه امتلائی که از پیه درین فرج باشد چنین باشد از سطربری قضیب. و قضیب دراز به قول هندوان آن است که طولش دوازده انگشت باشد یعنی سه

^{۳۹} نویسنده ناشناس، الفیه و شلفیه صفوی، گ ۶a. ^{۴۰} نویسنده ناشناس، تحفة الملوک فی اوصاف النیوک، گ ۲a. ^{۴۱} دقیقاً چنین واژه‌ای را در لغتنامه‌ها نیافتیم. باید از ریشه "شُحْم" گرفته شده باشد، به معنی چربی و پیه. در اینجا مراد از این واژه زنی است که فرجش فربه و پیه‌اندود باشد.

قبضه و متوسط آن است که نه انگشت یعنی دو قبضه و نیم و کوچک آن است که یک قبضه و نیم یعنی شش انگشت باشد؛ اما لزقه،^{۴۲} زنی را گویند که فرجش به هم آمده باشد و پیه‌اش^{۴۳} کم گشته بعد از آنکه فربه بوده و سست گشته از کمی پیه. این چنین زنی از جماع لذت نیابد الا به قضیب سطبر و کوتاه تا آنچه از فربهی آن کم شده باشد به سطربری قضیب به جای خود آید و ملامت تمام گردد. . . ؛ اما قعرا،^{۴۴} زنی را گویند که فرجش منعقر شده باشد به سبب استحکام یا افراط شَبَق^{۴۵} یا عدم جماع و این چنین زنی را تشنگی نشانند الا قضیبی سطبر [و] بزرگ که مواضع . . . را ممتلی گرداند و به مواضع لذت برسد؛ اما جوف،^{۴۶} زنی را گویند که جوانب فرجش از گوشت خالی بود و لب‌های او از یکدیگر دور رفته [باشد]. بیشتر این حال، زنان درازبالا را افتد و این زن از جماع برخوردار نشود الا به قضیبی دراز و سطبر و از غیر این اصلاً متلذذ نگردد و این چنین زنی در حال جماع بدخو و زود خشم بود [به] سبب آنکه مرد از گذاردن حق و رسانیدن به مواضع لذت او قاصر باشد. و این چنین زنی را که در مجامعت انزال نیفتد شقرا^{۴۷} نیز گویند که دهن فرج و بُن فرج او در فراخی و تنگی هموار بود و مسافت شهوتش نزدیک بود، انزالش زود افتد. این چنین زنی مرد را دوست دارد و اگر انزال مرد دیر افتد او را آلمی سخت رسد و دردی مفرط حادث شود و از مرد متنفر گردد؛ اما متختقه،^{۴۸} زنی را گویند که گوشت دو جانب فرجش کم شده باشد و گوشت نمانده، این چنین زنی را تشنگی نشانند و شفا نبخشد الا قضیبی سطبر [و] بزرگ که مواضع . . . را ممتلی گرداند و به مواضع برسد؛ اما، وقعه^{۴۹} زنی را گویند که از جوانب فرجش گوشت کم شده باشد و لب‌های فرجش تنگ شده و گوشت نمانده این چنین زنی . . . مباشرت نیابد الا به قضیبی دراز باریک خاصه چون مایل باشد بدان جانب که گوشتش کم شده باشد الا هر گاه که بدان جانب میل کند او را لذت حاصل نشود و انزال نیفتد؛ اما، [. . .]^{۵۰} زنی را گویند که دیوارهای فرجش از بیرون سطبر باشد و از اندرون گوشت کم باشد و شهوتش خشک شده باشد به

^{۴۷} به زن سرخ و سپید گویند. بنگرید به لغتنامه دهخدا.
^{۴۸} معنای این واژه را نیافتیم. باید از ریشه "خنق" گرفته شده باشد، به معنای خفه کردن. کاربرد آن در اینجا چندان معنا و مفهوم ندارد.
^{۴۹} این واژه را در لغت‌نامه‌ها نیافتیم.
^{۵۰} نویسنده ناشناس تحفه الملوک فی اوصاف النیوک زن دارنده این صفات را "قعرا" نامیده است که البته در این تقسیم‌بندی صفات دیگری برایش آورده شده است.

^{۴۲} در لغتنامه‌ها به کسی اطلاق می‌شود که گوش او کاملاً به سرش چسبیده باشد؛ شاید کنایه باشد از لاغری فرج.
^{۴۳} در متن: پهش.
^{۴۴} به زنی گویند که شهوتش در بُن فرج باشد. بنگرید به لغتنامه دهخدا.
^{۴۵} بسیار شهوت‌رانی کردن.
^{۴۶} به معنای فراخ است. در اینجا به زن دارای فرج فراخ اطلاق شده است.

سبب قلت مجامعت این چنین زنی از جماع نیاساید الا به قضیبه سخت محکم و به غیر از این از قضیب‌های دیگر لذت نبرد؛ اما [..] زنی را گویند که فرجش از کثرت رطوبت فراخ شده باشد و اندرونش سرد گشته، این چنین زنی از مجامعت متمتع نشود و شهوتش حاصل نگردد الا به سحوق، زیرا که سحوق ظاهر زن را گرم کند و حرارت در اندرون اثر کند و إنزالش افتد و مرد از چنین زنی لذت نیابد و برخوردار نشود، این است اصناف هشت‌گانه که ذکر رفت.^{۵۲}

چند نکته درباره این تقسیم‌بندی عربی قابل توجه است. اول آنکه به نظر می‌رسد اصناف این تقسیم‌بندی در طول زمان دستخوش خوانش‌های متعدد شده است. گویا مترجمان و مؤلفان و کاتبان آن را چندین باره جرح و تعدیل کرده‌اند؛ چنان که نظام منشی در این تقسیم‌بندی عربی از قول هندوان هم مطالبی را آورده است. دومین نکته قابل تأمل مربوط است به رویکرد مردان تنظیم‌کننده این تقسیم‌بندی که رویکردی بود مبتنی بر شهوانی انگاشتن زنان که می‌بایست شهوت آنها کنترل و مهار می‌شد؛ رویکردی مشابه با رویکرد حاکم بر تقسیم‌بندی هندی. اما آنچه در اینجا پررنگ‌تر به نظر می‌آید، وادار کردن زن به إنزال با استفاده از روش‌های مختلف بود، نه برای آنکه لذت زن فی‌نفسه دارای اهمیت بود، بلکه برای آنکه مرد به تمامی متلذذ گردد. از همین روست که می‌بینیم “زن” متعلق به صنف آخر به دلیل لذت نبخشیدن به مرد در قعر این تقسیم‌بندی شهوانی جای گرفته است.

زنان در فراست‌نگاری‌ها همچنین بر اساس خاستگاه جغرافیایی نیز تقسیم‌بندی می‌شدند. نقطه کانونی در این تقسیم‌بندی رویکرد شهوانی مردان تنظیم‌کننده این قبیل صنف‌بندی‌ها بود. اگر در تقسیم‌بندی‌های صدر این بخش از نشانه‌های ظاهری و جسمانی به رفتارهای جنسی یا خصایص فیزیکی آلت تناسلی زنان پی می‌بردند، در این تقسیم‌بندی با آگاهی از موطن زنان ویژگی‌های فیزیکی و شهوانی آنها توصیف می‌شد. چهار روایت از این تقسیم‌بندی جالب توجه در اختیار داریم که روایت تحفة الملوک فی اوصاف النیوک مفصل‌ترین آنهاست. نویسنده این رساله گویا داده‌های چند رساله دیگر را در این باره در هم ادغام کرده است. در اینجا تقسیم‌بندی نظام منشی را به لحاظ مضامین فراگیر و همچنین عدم تفصیل معیار بررسی خود قرار داده‌ایم:

بر یکدیگر. برای آگاهی از جزئیات دیگر تقسیم‌بندی‌های عربی مشابه بنگرید به نویسنده ناشناس، تحفة الملوک فی اوصاف النیوک، گ ۲ا-گ ۳ب؛ نویسنده ناشناس، الفیه و شلفیه صفوی، گ ۶ا-گ ۶ب.

^{۵۱} نویسنده ناشناس الفیه و شلفیه صفوی زن دارنده این خصایص را “منحفه” نامیده است، به معنای لاغر و نحیف. ^{۵۲} نظام منشی، گنج‌الاسرار، گ ۵۲ا-گ ۵۴ا. مساحقه از ریشه “سحوق” گرفته شده است به معنای مالش فرج زنان

اما نباید دانست که فرج زنان رومی پاکیزه‌تر از زنان دیگر بود و زنان اندلس به صورت خوب‌تر و خوش‌بوتر و خوش‌جماعت‌تر باشند و در محاوره مطبوع باشند و زنان تُرک تا بیست و پنج سالگی به جماعت بهتر باشند و زنان آلانی بهتر از زنان تُرک باشند و زنان روس بلند فرج باشند و زود زایند و بدخو باشند و ناسازگار و ناموافق و بدطبع باشند و زنان سند و هند و صقلاب^{۵۳} نکوهیده‌تر و زشت‌روی‌تر و بی‌عقل‌تر و بدتدبیرتر و گنده‌تر و ناپاک‌تر باشند و زنان زنگبار کوردل‌تر و زشت‌تر باشند، اما اگر از ایشان یکی صاحب‌جمال افتد، هیچ جنسی مقابل او نبود؛ ایشان نازک‌اندام‌تر باشند از غیر ایشان و به مرد دوست‌تر باشند. و زنان مکه خوب‌تر از زنان دیگر باشند الا آن است که گونه‌ی روی ایشان همچون دیگران نباشد و زنان مصر بسیار شهوت باشند و زنان حلبی خوش‌صحت‌ترند و زنان شامی معتدل‌ترین زنان باشند و در استمتاع از سایر اصناف زنان بهتر باشند و زنان بغدادی شهوت مرد را به خود کشنده‌تر و در مجامعت و عیش و عشرت و عشرت بهتر باشند و هر کسی که تسکین خاطر و حُسن و عیش و عشرت و تمتع از خوی خوش و سخن شیرین خواهند که به بر در زنان عراقی به دست آورد و هر کس که فرزند جوید باید که زنان فارسی به دست آورد و زنان عربی بهترند در همه احوال.^{۵۴}

توجه به عربیت خاستگاه رساله گنج‌الاسرار می‌تواند توجیه‌گر رجحان زنان عربی باشد بر دیگر زنان. با در نظر داشت این نکته است که می‌بینیم در رساله کامیر یا لذت‌النساء، نویسنده فارسی زبان به توصیف شهوانی زنان مناطق مختلف ایران پرداخته است و مثلاً زنان شیراز و تبریز را هم در این صنف‌بندی جای داده است.^{۵۵} علاوه بر استیلای فضای شهوانی بر این تقسیم‌بندی، که عنصر مشترک تقسیم‌بندی‌های مشابه بود، آنچه قابل تأمل‌تر به نظر می‌رسد، داوری مردان در باب زنان بر اساس گونه‌ای جبر جغرافیایی بود. به نظر می‌رسد این شناخت‌نامه شهوت جغرافیایی حاکمان را در گزینش زنان حرم‌سرا و کنیزان و مردان را در انتخاب نیکوترین بردگان زن یا قوادان را در یافتن بهترین روسپیان یاری می‌داده است.

^{۵۳} اسلاو را صقلاب می‌خوانند. بنگرید به لغت‌نامه دهخدا. در اینجا منظور سرزمین‌های غرب روسیه است.
^{۵۴} نظام منشی، گنج‌الاسرار، گ ۵۴ا- گ ۵۴ب. برای صورت‌های دیگر این صنف‌بندی بنگرید به نویسنده ناشناس، تحفة الملوك في اوصاف النيوک، گ ۳ب- گ ۳ا.
^{۵۵} نویسنده ناشناس، کامیر یا لذت‌النساء، گ ۷ا- گ ۷ب.

نگاه شهوانی پایان‌ناپذیر مردان به زنان را باید در دیگر تقسیم‌بندی‌های مشابه جستجو کرد. تقسیم‌بندی زنان بر حسب ویژگی‌های "رحم" دیگر تقسیم‌بندی رایج در فراست‌نگاری‌ها بود. در این تقسیم‌بندی، شاهد توصیف آلت مردان برای راهنمایی مردان به منظور داشتن بهترین آمیزش با مناسب‌ترین زن نیز هستیم. به این معنا که مرد در آلت با زنی می‌بایست همیستر می‌شد که فرجی عمیق داشت. بر همین منوال، مردان به لحاظ "درازی" یا "کوتاهی" قضیب می‌بایست جفت جنسی خویش را به تناسب فرج برمی‌گزیدند.^{۵۶} بر همین سیاق بود صنف‌بندی زنان به لحاظ سرعت انزال. زنان یا "سریع‌الانزال" بودند یا "بطئی‌الانزال" یا "متوسط‌الانزال".^{۵۷} در تقسیم‌بندی دیگری، زنان بر حسب تمتع جنسی و سن مناسب آمیزش طبقه‌بندی می‌شدند.^{۵۸} در اینجا باز شاهد توجه جنسی به زنان هستیم. این خوانش‌های شهوانی از زنان که در قالب این تقسیم‌بندی‌ها دایماً در حال بازتولید در سطح جامعه بود، نگاه اجتماعی به زن به مثابه موجودی پست و شهوانی تقویت می‌کرد که می‌بایست او را با "هنر کام‌جویی" کنترل کرد.

واپسین نکته قابل تأمل معیارهای زیباشناختی تنانگی زنانه در فراست‌نگاری‌هاست. نگرش جسمانی و شهوانی به زن موجب می‌شد تا مردان همواره در جستجوی بهترین تنانگی زنانه برآیند بی‌آنکه زن مجال انتخاب داشته باشد. این مردان بودند که "تن" زنان را از وجوه مختلف تقسیم‌بندی و بهترین تنانگی را برای آمیزش به مردان جامعه معرفی می‌کردند. بی‌تردید معیارهای زیباشناختی تنانگی زنانه تحت تأثیر جغرافیا و ابعاد فرهنگی جوامع مختلف با یکدیگر تفاوت داشتند. نکته اما اینجاست که محور همه این تقسیم‌بندی‌های معطوف به "تن" یک چیز بود: گزینش بهترین "تن" برای آمیزش با مرد. پیگیری تحول معیارهای زیباشناختی تنانگی زنانه در طول چند سده گذشته از دوران صفویه به این سو می‌تواند جالب توجه باشد، زیرا در برخی موارد این معیارها به صورت کلی دگرگون شده‌اند. نویسنده ناشناس لذت‌النساء در بخشی مختصر معیارهای زیباشناختی تنانگی زنانه را چنین نوشته است:

صفات عورت چگونه باشد تا از آن لذت حاصل آید و مضرت کمتر کنند. چهار چیز سفید می‌باید، پوست و چشم و دندان و ناخن. و چهار چیز سیاه می‌باید، موی و مژه

^{۵۸} این صنف‌بندی از جمله صنف‌بندی‌های محبوب فراست‌نگاران بود. برای نمونه بنگرید به نویسنده ناشناس، تحفة الملوك فی اوصاف النیوك، گ ۵a-۵a گ ۶b و نویسنده ناشناس، [آه‌نامه] (۸۰۲/۳)، گ ۳a؛ نویسنده ناشناس، الفیه و شلفیه صفوی، گ ۷a-۷b.

^{۵۶} برای شکل‌های متفاوت این تقسیم‌بندی بنگرید به نویسنده ناشناس، لذت‌النساء، گ ۴a؛ نویسنده ناشناس، کامیر یا لذت‌النساء، گ ۸b-۱۰a؛ نظام منشی، گنج‌الاسرار، گ ۵۶a.
^{۵۷} این تقسیم‌بندی رایج از جمله در اینجا قابل دسترسی است: نظام منشی، گنج‌الاسرار، ۵۶a.

و دیده و چشم. و چهار چیز سرخ می‌باید، موی سر و مژگان و انگشتان و گردن. و چهار چیز کوتاه می‌باید، ساق و ساعد و زبان و بغل. و چهار چیز سطبر می‌باید، بازو و جفته^{۵۹} و ران و ساعد. و چهار چیز خوش‌بو می‌باید، بینی و دهن و بغل و فرج. و چهار چیز فراخ می‌باید، پیشانی و چشم و سینه و شانه. و چهار چیز تنگ می‌باید، سوراخ بینی و سوراخ گوش و دهن و فرج. و چهار چیز باریک می‌باید، موی سر و گردن و کمر و ابرو. چهار چیز گرد می‌باید، سر و روی و پستان و غبغب.^{۶۰}

چنان که اشاره شد و در این پاره نوشتار هم آمده است، هدف غایی از طرح این قبیل معیارها لذت‌جویی تامهٔ مرد بود و البته حفظ سلامت او. نویسندهٔ رسالهٔ کامیر یا لذت‌النساء علاوه بر عرضهٔ فهرستی از معیارهای زیباشناختی تن زنانه، پیامدهای رفتاری دارا بودن این خصایص جسمانی را هم به دست داده است. قابل تأمل است که در این فهرست نه چندان طولانی، زیباترین زن به لحاظ تنانگی مطیع‌ترین زنان در مقابل شوهر/مرد دانسته شده است.^{۶۱} این مطالب فراست‌نگارانه حتی امکان داشت در پزشکی‌نگاری هم مجال بروز پیدا کند. برای نمونه می‌توان به شفایی اشاره کرد که برای حفظ سلامت مرد حین آمیزش، معیارهای زیباشناختی بهترین تن زنانه را به مردان مخاطب خویش معرفی کرده است: "جماع به اعتدال و شهوت صادقاً خصوصاً با محبوب مرغوب، سرو قد گل‌ناز خد، تنگ‌دهان نازپستان باریک‌میان، سیمین‌بدن صراحی‌گردن، مشک‌موی عنبربوی خوش‌خوی، و شیرین‌گوی موزون‌گرد سرون موجب بهجت و مسرت [شود]."^{۶۲} نظام منشی هم همانند پاره‌نوشتار نخست در این باره، با معیارهای سیاهی، سفیدی، سرخی، گردی، درازی، خوش‌بو بودن، فراخی، تنگی و کوچکی ویژگی‌های بهترین اعضای تن زنانه را به مردان معرفی کرده است.^{۶۳}

نتیجه‌گیری

فراست شاخه‌ای از طب به شمار می‌رفت که با استفاده از نشانه‌های ظاهری به باطن افراد دست می‌یافت. بررسی ما نشان داد که فراست‌نگاران در بررسی نشانه‌های بدنی مردان و زنان رویکردی کاملاً متفاوت اتخاذ می‌کردند. فراست علمی بود برای شناختن "صلاحیت" افراد برای آنکه به مقام و موقعی شایسته دست یابند یا علمی بود برای

^{۵۹} دو سرین آدمی. بنگرید به لغتنامهٔ دهخدا.
^{۶۰} نویسندهٔ ناشناس، لذت‌النساء، گ ۳b.
^{۶۱} نویسندهٔ ناشناس، کامیر یا لذت‌النساء، گ ۱۵b-گ ۱۷a. همچنین، در این رساله "خصائل ذمیمهٔ عورت" هم به دست داده شده است که به لحاظ شناخت

معیارهای زیباشناختی تن زنانه قابل توجه است.
^{۶۲} شفایی، رساله باه و آبستنی (کتابخانهٔ مجلس، رسالهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۱۹)، گ ۹a-گ ۹b.
^{۶۳} نظام منشی، گنج‌الاسرار، گ ۵۰a-گ ۵۱b.

شناخت اخلاق آدمیان، به واسطه کیفیت تنانگی. اما این تعاریف فقط در دایره "مردانگی" معنا می‌یافت و زن در این شناخت پزشکی موجودی بود که اگر در معرض فراست قرار می‌گرفت نه برای آگاهی از "صلاحیت" و "اخلاق"، بل برای شناخت کیفیت شهوت و اعضای تناسلی‌اش بود.

در فراست‌نگاری‌های صفوی باز این زن بود که در مقامی فروتر از مردان جای می‌گرفت. فراست‌نگاری‌ها در باب زنان در واقع دستورالعمل‌هایی جنسی خطاب به مردان به شمار می‌رفتند. در واقع، فراست‌نگاری‌های عمومی که باید آنها را در باب مردان بدانیم، فراست زنان را در بخش‌هایی جداگانه می‌آوردند که خود نشانه‌ای بود از آنکه زنان استثنايي بر یک قاعده محسوب می‌شدند. در همین اندک‌بخش‌ها هم تنانگی زنان برخلاف بخش‌های مربوط به مردان "دلّاله"‌هایی بودند برای اطلاع از ویژگی‌های جنسی و آلات تناسلی.